

نگاهی به:
از حجتیه تا حزب الله

مؤلف: علیرضا نوری زاده
ناشر: تلویزیون کانال یک، لس آنجلس.
چاپ اول ژانویه ۲۰۰۷

رضا اغنمی

صدای ما، پنجشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۸۶ - ۹ اوت ۲۰۰۷

کتاب شامل شانزده مقاله، بعضی مستقل و بعضی درارتباط با هم و گسترده ترکیه درمجموع: طرح و تحلیل و نقد سیاست های جمهوری اسلامی ست در ابعاد گوناگون با اطلاعات مفید، دست اول و هشدار دهنده که نویسندگان در میان میگذارد.

نوری زاده، به عنوان تحلیلگر سیاسی، با گزینش مقاله هایی ویژه در این دفتر ۲۱۸ صفحه ای: مسائل درون حاکمیت را با نیازهای بنیادی و دردهای انباشته اجتماع ملتهب و جوشان رو دررو قرار میدهد و پرده از ماجراهای ناگفته برمیدارد تا جاییکه با مسئولیت قلم، بخش عمده ای از عملکرد حاکمیت اسلام در ایران معاصر را با صراحت کلام به عربانی توضیح میدهد.

برای آشنائی بیشتر خوانندگان با مسائل مطروحه در این دفتر، سعی بر این است، آن بخش از یادداشت های نویسنده که انگشت روی مسائل حساس گذاشته، نیارها و معضلات کلیدی جامعه و کشور را مطرح کرده است مورد بررسی و کنکاش قرارگیرد.

نخستین مقاله این دفتر زیر عنوان: "چرا اصلاحات ناکام ماند و احمدی نژاد به تخت نشست؟"

نویسنده با شرح سوابق خانوادگی و دوران تحصیل سیدمحمد خاتمی تا رسیدن به وزارت ارشاد و آشنائی با اهل فرهنگ و هنر و روشنفکران مینویسد:

"موضوع از این قرار بود که در جلسه ای از هیأت دولت در حضور ولی فقیه، خامنه ای ضمن حمله شدید به روشنفکران و اهل نظر گفته بود آمریکا هجمه فرهنگی را علیه ما آغاز کرده و ابزاریش هم جوجه روشنفکرها و به اصطلاح نویسندگان و شعرا هستند... خاتمی پاسخ داده بود اگر پنجره ها را بگشاییم و اجازه دهیم اهل اندیشه و

فرهنگ و هنر درهمن مملکت حرفه‌ایشان را بزند و آثارشان را منتشر کنند جامعه ما از هجمه فرهنگی آسیب نخواهد دید... خاتمی حرف های دیگری هم زده بود که سیدعلی را چنان خشم آورده بود که با الفاظی زشت ضمن حمله به او گفته بود جنابعالی که حرفهای مرا قبول ندارید چرا مانده اید." ص ۱۲

خاتمی از کابینه می‌رود تا چندسالی بعد، ازطرف مردم به ریاست جمهور برگزیده می‌شود. شروع ریاست جمهوری خاتمی البته که آغاز خوشی داشت اما دیری نپائید که سرشت وگوهر او نیز روشن شد. انکار نباید کرد که خاتمی تفاوت های بسیاری با ملایان متحجر درنگرش به ذات هستی واجتماع داشته و دارد، ولی نگاه دینی او دقیقا همان ست که دیگرملایان دارند. اوازآن تفاوت ها که دارد نتوانست درعرصه قدرت که ازآرای مردم نصیبش شده بود سود ببرد. فاقد شجاعت و شهامت ذاتی بود با آن رأی شگفتاور، وپشتیبانی غیرمنتظره که به ناگهان نصیبش شده بود، هرگز نتوانست بهره برداری کند.

خاتمی با ضعف و جبن خود، بزرگترین ضربت را برآمال مردم ایران فرود آورد. آن هم در موقعیتی که سراسرایران برای بهمزدن بساط فرعونیی ولایت فقیه ملایان درپشت سرش قرارگرفته بودند. عقب نشینی خفتبار اودرمقابل نهیب و پرخاش رهبر، ترس و وحشت اوازقاتلان گمنام خودی درجامه آراسته جانبازان اسلام را ازبرده بیرون افکند. این درست است که برحسب قانون اساسی کشوررئیس جمهوردرحد یک کارگزارساده بوده بیش ازآن قدرت اجرایی ندارد، این هم درست نیست که با داشتن بیست و پنج میلیون رأی مردم، بطورفله ای مطبوعات را بستن، جنیش دانشجوئی را به خاک وخون کشیدن، در حادثه هولناک قتل های زنجیره ای، سانسور و اختناق را ادامه دادن. حداقل دربرنامه های تبلیغاتی میتوانستند به مردم دروغ نگویند وعده دروغ ندهند. مگرازاختیارات قانونی رئیس جمهور، در قانون اساسی خبرنداشتند؟

با این حال، اتفاق عجیبی که در دوران خاتمی رخ داد را نباید فراموش کرد. و آن فرو ریختن تابوها بود. بی اعتنائی مردم ازخوناشامی حکومت بود. رفتارمنصفانه و بازکردن فضایی ولو کم نور، دراوان کار خاتمی، این فرصت را پیش آورد که مردم با احساس مهر و صمیمیتی غیرمنتظره درسیمای دولت و شنیدن وعده های آزادی که منشاء اصلی آن رفتار و زبان ملایم شخص خاتمی بود، وارد مرحله ای تازه شدند و به حمایت از او دل بسته شدند که متأسفانه چندان دوام نیاورد. و امیدهای نوشکفته دردل مردم خزان شد و فروریخت. بااین حال درهمان دوران کوتاه بود که مردم، ترس و وحشت ازآدمکشان را کنار زدند. جسارت پیدا کردند و بی پروا، خواستار مطالبات خود شدند. اکبرگنجی، باقلم تیز و برنده اش، چپاولگران را بی آبروکرد. به رهبریکشبه آیت الله شده، اعلام جنگ داد و نوشت که باید کنار برود. هاشم آعاجری، با توسل به احکام فقهی نظام

ولایت فقیه را مردود خواند. با گفتن " ما میمون نیستیم که نیارمند تقلید باشیم." پایه های ولایت فقیه را لرزاندند. برخی از انقلابیون که دیروز از دیوارسفارت آمریکا بالارفته برخلاف عرف بین المللی دیپلمات ها را به اسارت گرفته بودند، دراعتراض به خفقان و کشتار و چپاول و غارت ثروتهای ملی، مافیای اقتصادی کشور را به مردم شناساندند. در این دوره بود که معترضان؛ باند اطلاعاتی ها، عاملان فساد مالی وابعاد هولناک کشتارهای دگراندیشان ووجود مراکزمتعدد تصمیم گیری وانگیزه قتلهای زنجیره ای وسران حکومت پنهانی را برای مردم روشن کردند. پرده ازماهیت اسلام ناب محمدی برداشته شد.

عقب نشینی خاتمی بزرگترین خدمتی بود به استمرارارتجاع و بقای حکومت سیاه. دور دوم ریاست جمهوری خاتمی، زیادی بود وآن چند خدمت ولو بی سرانجام اورا مخدوش و بدنامش کرد ودرخاطره وجدان تاریخی ملت، نیرنگ بزرگ اهل عمائم و فریب مردم به نام خاتمی ثبت شد. به اضافه ننگینی حمله به دانشجویان و کشتار آنها و قتل های زنجیره ای قتل زهرا کاظمی و ده ها جنایت و نابسامانی های دیگرکه درکارنامه سیاه جمهوری اسلامی ثبت شده دردوران خاتمی اتفاق افتاده است.

در دوردوم ریاست عروسک وار خاتمی، مردم این بار بطورجدی نا امید شدند. تا جایی که اگر دردوره نخست خاتمی بین اهل عمائم، تفاوت هایی برای او قائل بودند این بار ازبین رفت. مردم عادی به ظاهر خاموش ومآیوس و دانشجویان، زنان وروزنامه نگاران با روی آوردن به وبلاگ نویسی و اینترنت و سایت های گوناگون واین باربا گسترش فعالیتهای فرهنگی سامان فکری تازه ای راپی ریختند. به موازات توسعه سانسور و توحش مأموران لباس شخصی ودیگر مزدوران اطلاعاتی، دست حکومتگران را برای اجرای گسترش خفقان و استبداد بازگذاشتند. شرایط به گونه ای آماده میشد تا متحجران، آخرین امیال و آرزوهای تجاوزکارانه و عقده های خود را در همه نهادهای اجتماعی به نمایش بگذارند. ظهور احمدی نژاد یا به قول علیرضا نوری زاده، "ظهوررایش اسلامی" حاصل تفکرپیست که خاتمی پیام آورش بود.

نوری زاده با شرح حوادث انتخابات ریاست جمهوری، اشاره سنجیده ای دارد به نوشته ناصر کاخساز درنشریه آرش ۹۲و۹۳: "... کاخساز با مقایسه رایش اسلامی و رایش سوم اشاره میکند که در دمکراسی "واپمار" هم مردم به عنوان واکنش به دمکراسی واپمار به هیتلر رأی دادند چون آرآن یکی مآیوس شده بودند. هیتلر در آنجا نیامد بگوید آزادی و دمکراسی، وآمد گفت نان و کار..." ص ۲۲

دومین بخش این دفتر، با تیتیر "ظهوررایش اسلامی" با روایت زندگی احمدی نژاد و دوران تحصیلی، مشارکتش درانقلاب، رفتن به جبهه

جنگ، معاونت امنیتی در چند شهر آذربایجان غربی و کردستان، فرماندار خوی "... در مرحله پایانی جنگ و دو سال نخست پس از جنگ. نقش موثر او در سرکوبی کردها و قتل شماری از مبارزان کرد داشته تردیدی وجود ندارد، همینطور حضور او بعنوان ناظر قتل زنده یاد دکتر عبدالرحمن قاسملو و عبدالله قادری و... دروین ثابت شده است... در استانداری اردبیل... یک تیم از دوستان و اقوامش را با خود به اردبیل میبرد و کارها را بین آنها تقسیم میکند. نکته دوم شیوه پوپولیستی در برخورد با مردم است. به همه جا سر میکشد خانه های ارزان قیمت میسازد، معدل عمران در استان در زمان او بالا میرود... از نظر اجتماعی فضای نسبتاً آزادی (با معیارهای جمهوری ولایت فقیه) در شهر اردبیل و شهرهای تابعه استان ایجاد میشود. میگساران او را دعا میکنند که مانع از ورود مسکرات از آنسوی مرزها نمیشود، اهل منقل نیز از دعا گویند او هستند... اما از نظر سیاسی اردبیل بدترین و سخت ترین دوران خود را در زمان او میگذراند... دستگیریها در این دوران وحشتناک است... بعد از جنگ در زمان تصفیه های خونین زندانها در سال ۶۷، احمدی نژاد یک چند به اوین آمد و رفت داشت (قصه تیر خلاص زنی او پایه در این دوران دارد). روزی او به همراه مسئولان زندان با خامنه ای که رئیس جمهور بود دیدار داشت و در آغار مجلس، احمدی نژاد مرثیه ای را به مناسبت فاطمیه دوم در حضور سیدعلی خواند... صدا به دل سید نشست... قرار شد احمدی نژاد گه گاه به مجلس آقا برود و نوحه و مرثیه بخواند... تاشهرداری تهران و ریاست جمهوری " ص ۲۲ - ۲۸

نوری زاده، در تحلیل اعمال و کردار احمدی نژاد و سنجش کارهای او، با نگرانی مینویسد:

"احمدی نژاد فرزند اصیل و صادق و حلال زاده انقلاب خمینی است. شما نمیتوانید در پی زلزله ای مهیب و زیور و شدن خانه تان، از دل ویرانه ها گل یاس و محمدی سر بیرون کند. در لجنزار هم نمیتوانید به دنبال صدفی باشید که در دل مروارید غلطان دارد... " ص ۳۲

این داوری قاطعانه را دور از انصاف مبینم. جنگ هشت ساله ایران و عراق را میتوان معیار سنجش قرارداد. امروزه فداکاران آن جنگ بیحاصل، همگی در مکانی به وسعت آرزوهای برباد رفته ملتی، در گورستان های پراکنده وطن در کنار هم آرمیده اند فارغ از فاصله طبقاتی، جوانان روستائی و تهیدستان کشور با فرزندان طبقات مرفه با داشتن تحصیلات عالی در دل خاک جای گرفته اند. گذشته از آن، این نظریه روی مسائل جاری پرتوی نمی افکند، انزجار مردم فراموش میشود. همانگونه اشگ مادران در داغ عزیزان، و در موقعیت خاصی به اقتضای زمان و سیاست روز، و بعد، بار دیگر استبداد با همان ماهیت اصلی گذشته سر بلند میکند. حاکمیت، خشونت و فریب مردم را از سر میگیرد. به این مسئله برمیگردیم.

نوری زاده، در "چشم انداز فردا" که پایان این بخش است نظریه جالبی دارد که شنیدنی ست:

"من منتظر ظهور نیستم. درواقع اگر درما اراده و میل به تغییر وجود نداشته باشد حتا ظهور حضرت نیز تغییری در سرنوشتان نمی دهد، حضرت را هم میگیرند. ماشاء الله دجال و زن ریشدارهم که زیاد دارند. گوهرالشریعی و عشرت خانم قادرند صدتا امام زمان را هم با دندانهایشان تکه تکه کنند... چند روز پیش فیلم تکان **Passion of Chris** اثر تکان دهنده بازیگر و فیلمساز برجسته استرالیایی **Mel Gibson** را دیدیم. ملاهای متحجر موسوی که حکم مرگ مسیح را میدادند و بالذت شکنجه و آزار او را توسط سربازان تماشا میکردند..." ص ۴۰

سخنان نوری زاده با تکیه به کردار اهل عمائم در این چندسال حکومت را باید جدی گرفت. چیرگی قدرت و تمتع مادی از لذت های بادآورده مقام، میدان حرص و هوس و آز را چنان گسترده تر کرده که حتا آقای خمینی در آن پیرانه سر، وعده های خود را فراموش کرد یادش رفت که گفته بودمن یک طلبه هستم بعد از تشکیل حکومت میروم قم به مسجد. ایشان نه تنها به وعده وفا نکردند و به قم و به مسجد برنگشتند، بلکه تا آخرین روزهای حیات بر تخت سلطنت فقیهانه فرمان دادند و در این راه تا آنجا تازاندند و تاراندند که احکام ثانویه راییش کشیدند که ازدیدگاه برخی صاحب نظران اسلامی به عنوان "بدعت" از آن مقوله سخن رفت.

نویسنده، در بخش "جنگ سیدعلی با شیخ محمدتقی برسفره ولایت"، با شناختی که درگذشته با خامنه ای داشته مینویسد:

" من البته آن سیدعلی خامنه ای را می شناختم که درروز به تخت نشستن سیدعلی رهبر روی درنقاب اختفا کشید." و سپس با ذکر سوابق خانوادگی خامنه ای و اشاره به برخی صفات متفاوت او با ملایان متحجر، از کمک های دکتر منوچهر اقبال برای آزاد ساختن خامنه ای که گرفتار دستگاه های دولتی شده بود سخت میگوید:

" همسرا و حقا بانوی متشخص و مقاومی بود دست بچه هارا میگرفت و به تهران میآمد تا پیگیر کار همسرش بشود. حداقل دوبار پادرمیانی دکتر اقبال مشکل گشای آقای خامنه ای شد." ص ۴۶

نوری زاده، انتخاب آقای خامنه ای به مقام رهبری را زیر سرفسنجانی و مهدوی کنی مبیند. مینویسد:

" طرح تشکیل شورای سه نفره و سپس ۵ نفره طی دو دور رای گیری ناکام ماند. بعد شعبده بازی بهرمانی مکار آغاز شد و درنهایت با وصیت شفاهی جعلی خمینی که فقط هاشمی آن را شنیده بود و مهدوی کنی که شتابان از سفر لندن بازگشته بود آنرا تکرار کرد (وقتی خامنه ای این سیدجلیل را دارید دنبال کسی نگردید) در زمانی که کروی و توسلی و احمد سرگرم وداع با خمینی و به خاک

سپردن او بودند در سقیفه خبرگان با ۵۳ یا ۵۴ رأی از ۷۳ عضو حاضر، خامنه ای انتخاب شد...“ صص ۴۹ - ۵۰

نوری زاده، قدرت نامحدود رهبراسلامی را یادآور میشود با نگاه تیز و تحلیلگرانه درمقایسه با میزان اختیارات بوش و بلر، بذک و بخشش های بی حساب و کتاب او و گستره قدرت خداگونه رهبریت خامنه ای را توضیح میدهد.

”در هیچ نقطه ای از جهان، رئیس دولتی چه شاه و چه رئیس جمهوری، به اندازه سیدعلی خامنه ای، قدرت وامکانات ندارد. بوش که رئیس جمهوری و یگانه ابر قدرت واقعی جهان است اگر بخواهد یک میلیون دلار از بودجه کشورش برای منظور خاصی خرج کند، ناچاراست ازکنگره اجازه بگیرد. درحالیکه آقای خامنه ای همین یک ماه پیش ده میلیون دلار به خالد مشعل رئیس شورای سیاسی حماس و چندین میلیون دلار به مقتدی صدر داد. ده ها برابر این مبالغ را نیز درطول سال به این و آن میبخشد و هیچ قدرتی قادرنیست او را زیر سؤال ببرد. خاتمی زمانی که بحث اشراف دولت برنهادهای زیرنظررهبری وگرفتن مالیات ازآنها را مطرح کرد مغضوب شد. فردا اگر تونی بلریا شیراک بخواهند حتایک تروریست شناخته شده از نوع ابوحمره مصری را بازداشت کنند قادر به انجام این کار نیستند... همان گونه که درجریان محاکمه ابوحمره دریافتیم که از ده سال پیش پلیس اعتقاد داشتند با مدارک موجود نمیتوان انتظارداشت ابوحمره محکوم شود. درایران اما آقای خامنه ای توانسته است برخلاف نص صریح قانون درحالی که اکبرگنجی باید حد اقل یک سال پیش آزاد میشد همچنان او را در وضعی رقت بارزیرشکنجه روحی و جسمی در زندان نگاه دارد. ۲۵ میلیون نفر درفرانسه اگر به فردی درانتخابات ریاست جمهوری رأی دهند او بعنوان برگزیده اکثریت مردم قادراست برای مدت ۵ سال ریاست قوه مجریه را بی دغدغه در دست داشته باشد. درایران اما رأی ۲۵ میلیون ایرانی درانتخابات خاتمی تا زمانی که مهر مبارک ولی امر مسلمانان جهان! زیرمهر ۲۵ میلیون ایرانی نخورد هیچ ارزش نداشت.“ صص ۵۲ - ۵۱

نوری زاده، با شناختی که از حال و اوضاع حوزه های علمیه و روابط درونی اهل عمام دارد با اشاره به دسته بندی های ریشه دار آنها اطلاعات مفیدی راطرح میکند که برای خواننده کتاب، درک وحس آشفستگی ها ونابسامانی های دولت وگردانندگان کنونی کشورآسان ترمیشود. همو درمقایسه دادگستری دوران رضا شاه در مسئله محاکمه ۵۳ نفر به اتهام داشتن مرام اشتراکی، با دستگاه قضای زمانه سلطنت فقها، مینویسد که رضاشاه آن عده را در دادگاه نظامی محاکمه نکرد و ”... هیچکدام به لقاء الله فرستاده نشدند. واین از برکت دادگستری بود که داور برپا کرده بود. مقایسه اش کنید باقوه قضائیه نایب امام زمان که احمد باطبی را به خاطر پیراهن خونی

دانشجویی را به دست گرفتن به اعدام محکوم کرد و البته بعداً تخفیف قائل شد...» ص ۷۵. که البته باطبی هنوز در زندان است و زیر شکنجه.

از آمدن عرفات به ایران همراه ۸۰ نفر، با چند صندوق دارو حکایت شنیدنی دارد

«... مصطفی چمران به خمینی خیرداد دفتر نمایندگی عرفات در اهواز کانون فساد است. و "ابوجعفر" نماینده او مشغول تحریک عربهای خوزستانی است و کلمه انفصال "جدائی" را درسشان فرو کرده است. چند هفته بعد دریا دار دکتر مدنی ابو جعفر و تنی دیگر را بیرون کرد و درهای دفتر نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین را بست. بعد هم سه فلسطینی را که معلوم شد وابسته به گروه جبهه خلق برای آزادی فلسطین (گروه جرج حبش) بودند دستگیر و شبانه اعدام کرد. ص ۸۱»

اینجا لازم است توضیح کوتاهی بدهم. در آن روزها من در اهواز بودم. اعدام این ۳ نفر در رابطه با انفجار لوله های نفت بود که توسط آنها انجام گرفته بود. در این باره آقایان هدایت الله متین دفتری وزنده یادان غلامحسین ساعدی و شکرالله پاکنژاد که برای بررسی موضوع به محل آمده بودند اطلاعات دقیقی را منتشر کردند.

شرح تشکیل جلسه "دفتر نهضت های آزادیبخش" از قول ابوجهاد در تهران و جنایات حافظ اسد در سوریه، از قول "الدوالیبی نخست وزیر سابق سوریه" که در ملاقات بین آیت الله خمینی و اورخ داده، همچنین روابط فرمانده سپاه قدس با سعد بن لادن فرزند اسامه بن لادن، از خواندنی ترین بخشهای کتاب است که خواننده را با روابط پنهانی مأموران رژیم با آشوبگران در منطقه و سیاست های خارجی ش آشنا میکند.

نویسنده، در عنوان: "مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش" نقبی زده به روان آیت الله خمینی عربانش کرده. دلبستگی و شیفتگی او را به قدرت زمینی با تصویری از مراتب علمی و مقامات محفلی ملاپان، و اینکه آقای خمینی خلاف دیگران، سیاستمداری هوشمند و قدرت طلب در کسوت اهل عمامه بوده؛ به درستی نشان داده است.

«... در دوران حکومت خمینی یکبار او خود را فراتر از مردم قرارداد و متوسل به بند نافی شد که تا آسمانش میبرد و آنهم در زمان عزل بنی صدار ریاست جمهوری بود. "امروز وظیفه من عزل اوست حتی اگر فریاد مرگ برخمینی را در همه کشور بشنوم - نهضت امام خمینی، حمید زیارتی (روحانی) ص ۳۵۱ - ۳۵۴. با اینهمه خمینی نه در اعمال حاکمیت و نه در بسط مفهوم ولایت و قبض حاکمیت ملی، مستقیماً خود را به آسمان وصل نکرد. برعکس او خیلی هم زمینی بود بهمین دلیل نیز وقتی خامنه ای کوشید شرع را در برابر عرف قرار

دهد و به این وسیله زهر خود را در جان میرحسین موسوی و دولتش خالی کند، چنان تو دهنی نثار سیدعلی آقا کرد که تا مدتها زبانش بندآمده بود. قصه احکام دولتی را پیش کشید که ارجح بر احکام شرع است و حکومت مامیتواند اصلی چون حج را معطل کند. مساجد را به ویرانی کشد و مصلحت حکومت بالاتر از شرع و آسمان است." ص ۹۳

از قول رفسنجانی میگوید: "ما از پیش از انقلاب هم پدیده قدرت و حکومت را با نگاهی زمینی مینگریستیم. البته بعضی ها آمدند و جنبه متافیزیکی و آسمانی قدرت را مطرح کردند که ما آن را قبول نداریم. امام هم همین را میگفت و مشروعیت را به مردم میداد." ص ۹۶

از نظرگاه معتقدان و باورمند های دینی - و نه کارشناسی - تحلیلی که نوری زاده درباره روان و رفتار و کردارهای آیت الله خمینی به دست میدهد، بیشتر مقرون به صحت است. همینکه کارنامه سیاسی اش به آثار نه چندان ارزشمند دینی اومیچرید، گواهی بر این مدعاست.

قلع و قمع اصلاح طلبان توسط خامنه ای و شکست اصلاحاتی که خاتمی در اوایل ریاست جمهوری شروع کرده بود ویا مخالفت شدید و مستقیم رهبر بهم خورد، دقیقا دنباله سیاست قدرت رهبری آقای خمینی بود که رئیس جمهور هم به قول خودش به مقام " کارگزاری " تنزل پیدا کرد. در واقع همان وقت بود که رئیس جمهور منتخب مردم، میزان قدرت قانونی و اختیارات ریاست جمهوری در ولایت فقیه راه درستی درک کرد.

نوری زاده در دومقاله جداگانه درباره "حجتیه"، اطلاعات مفید و تازه ای در اختیار خوانندگان گذاشته است که ازپاره ای جهات تازگی هائی دارد. همو، با شرح پدیده حجتیه وهدف از شکل گیری آن، و اشاره اش به هیأت های مؤتلفه و نقش شیخ محمود حلبی، قدرت و انحصار طلبی مطلق اهل عمام را یادآور میشود.

رشد فکری و پرورش نویسنده در محیط مذهبی، آشنائی خانوادگی با فرهنگ اهل علم و مذهب و سیاست و تجربه های زندگی و شکست جنبش های فکری - سیاسی ایران در سالهای پرتنش دهه های بعد از شهریور بیست، او را شدیداً به تشیع وابسته کرده است. تشیعی که نوری زاده و هم نسلان او میشااختند و میشناسند، تسامح و مهر و الفت و حرمت به انسانیت بود. و اگر هم همان بود که آقای خمینی رو کرد، و عریانی آن را با خون و تکفیر و سنگسار و جوخه های اعدام به نمایش گذاشت تا آن زمان برای خیلی از ایرانیها ناشناخته مانده بود. درست آن عریانی بود که برای نخستین بار "قاصم الجبارین" جای اسم پرکرامت "خدای بخشنده و مهربان" را گرفت. بیم و هراس بردلها

نشست. "خون و خشونت" هویت و نمادی از مذهب شد. وقتی مراجع تقلید دولتی شد بحران تازه ای در تشیع پدید آمد. در این دگرگونیهاست که نوریزاده، نگرانی خود را از شکست "قدرت معنوی روحانیت" و "تلاشی مرجعیت" هرگز کتمان نمیکند. ادای روشنفکران از دین برگشته و با ستم ایها را هم در نمیآورد، نگرانی را در نوشته "حوزه در حکومت سلطان فقیه" نشان میدهد و به طنز، فقیه امروزی را بر تخت سلطان مینشانند. ناامیدی مردم عادی مذهبی از حکومت ها و پناه بردن به روحانیت با سابقه چندین قرنی، آخرین سنگر امید در جامعه عقب مانده را به رخ میکشد. نظریش قابل تأمل است. کدام جایگزین عام پسند مورد اعتماد را سراغ دارید که مردم به او اطمینان کند و حرف و حدیثش را بشنود و حرمت کلامش را رعایت کند. بر این باور است که از احترام مراجع تقلید در رژیم گذشته به تفصیل یاد میکند. رفتار و روابط مصلحت آمیز آن ها را یادآور میشود. جایگاه علما در منظر اجتماع و مسئولان کشور را باز میکند و "ضربه بزرگ به استقلال مرجعیت" را مطرح میکند. مینویسد:

"... حداقل ۲۰۰۰ تن مجتهد وجود دارد که بعضا به پایه مرجعیت رسیده اند" ص ۱۲۷

در مقاله: "لبنان... دیروز و امروز و فردا" با اشاره به تاریخ گذشته لبنان و فراز و فرودهای آن سرزمین زیبا و رفتار مسالمت آمیز مردم آن کشور که نصاری و یهود و مسلمان کنار هم میزیستند، تا "نکبت تقسیم فلسطین و نخستین جنگ" و پشت سر آن حملات اسرائیل، و ورود ارتش سوریه، و جنگ های داخلی، لبنان که زمانی عروس مدیترانه بود به ویرانی کشیده شد. طبیعی ست که در این ناامنی ها، آواره های لبنانی در جستجوی پناهگاهی امن در گوشه و کنار جهان پراکنده شوند.

نوری زاده مینویسد:

"در جریان حمله اسرائیل به جنوب لبنان نیز گروه هایی از شیعیان به امریکای جنوبی و ایالات متحده رفتند و کلنی های شیعه را در اکوادور، پاراگوئه، بولیوی و آرژانتین در امریکای لاتین و دیترویت و جنوب کالیفرنیا وجود آوردند. در بعضی از این کلنی ها به ویژه در اکوادور و پاراگوئه، با پول مرحمتی ولی فقیه، حسینیه ها و مراکز برپا شده است که در آن تصاویر خمینی و حسن نصرالله و سیدعلی آقای نایب امام زمان را بر در و دیوارش آویخته اند." ص ۱۷۲

جنگ حزب الله لبنان و اسرائیل، حمله اسرائیل و کشتار و ویرانی بخشی از لبنان، توطئه ها و دخالت های سوریه و ایران که در تحریک و ویرانی و کشتار مردم بیگناه دست دارند، از مسائل عمده این بخش

است که نویسنده مطرح میکند و کتاب با گفتاری درباره "لبنان پس از جنگ" که تحلیلی بسیار خواندنی ست بسته میشود. اما قبل از بستن این بررسی، نکته ای را باید یادآوری کرد و آن علل ناکامی ملت ایران در جنبش های فکری ست که همیشه و همه وقت بی نتیجه مانده و در پایان کار، استبداد گذشته با شیوه ای دیگرولی با همان ابزارها برمسند نشسته، دور باطل تکرار شده است. این تجربه تلخ و خونین در گذشته نزدیک در فاصله ای کمتر از هشت دهه دوبار تکرار شده؛ بعید نیست که بازم تکرارنشود تا آینده های دور و دراز و نسل های آینده در طلب آزادی درجا نزنند! اگر منصف باشیم و کلاه خود را قاضی کنیم مشکل بنیادی را درمیابیم.

معضل اساسی ما استبداد است استبداد کهن و درونی که در اندرون فرد فرد ما لانه کرده، موروثی شده ریشه دوانیده، جزئی از عادات جاری شده در ذهن مردم چنگ انداخته، و حاکم بلامنازع رابطه ها شده؛ و همین استبداد و اگیر حس درک و شناخت دشمن واقعی را سلب کرده تا جایی که در پی تکرار شکستها و آزمایش های چندین باره، مردم، هنوز از شناسائی عاملان و حاملان فلاکت ها که همگی خانگی هستند و درونی بازمانده است.

باید به این معضل بزرگ چاره ای اندیشید. این لجنزار را نمیتوان به مرغزار تبدیل کرد. هیچ لجنزاری را با رنگ و لعاب نمیشود به گلستان تبدیل کرد. تاسیاهی و قدرت استبداد فردی را از دل ها و ذهن ها بیرون نریزیم و با ایمان به آزادی فردی، این مرده ریگ شوم باستانی را از افکار خود دور نکنیم، و دل خوش کنیم به رنگ و لعاب و آرایش های ظاهری، و تعادل های نا پایدار، یا گفتن اینکه: (حالا وقت مطرح کردن این حرفها نیست.)، راه نجات از این حلقه های تنگ و تاریک جانسخت را نداریم. و اگر چاره ای اندیشیده نشود عقلانی، آینده ای بهتر از گذشته و حال نخواهیم داشت. مشکل ما نه اسلام است نه شاه و خمینی و نه ولایت فقیه مندرآورده اش و نه آمریکا و انگلیس و روس! ما اسیر غل و زنجیر استبداد خود هستیم که فکر و ذهن مان را به همدیگر زده درهم تنیده در درون هریک خود با انباشتی از لاجوردیها و خلخالی ها!

رهائی از این اسارت کهن و جا افتاده به یک انقلاب فردی و درونی نیاز دارد که تجلیگاه اخلاق و انسانیت هر فرد است و معیار ایمان در طلب آزادی خود. در واقع آزمونیست برای گسستن زنجیرهای استبداد ملی.

برای آشنائی با دموکراسی، نخست باید راه های زدودن استبداد از خود را تمرین کرد.